جلسه 045

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

دلیل دومی که به او استدلال شده برای اثبات اعتراف شارع به اشخاص اعتباری، تمسک به سیره عقلائیه است. این مسئله کأنّه مسلّم است که عقلای عالم خودشان اعتراف دارند به شخص اعتباری و آثار مورد نظر را بر شخص اعتباری هم بار می‌کنند. الان شاید هیچ کشوری، ملتی، جایی را پیدا نکنید که بانک را قبول نداشته باشد، شرکت‌ها را قبول نداشته باشد غیر شرکت‌های فقهی. و صندوق‌های مختلف هیچ‌جای عالم شاید نباشد که معترف نباشند عقلای عالم و آثار بر آن بار نکنند و هکذا موارد دیگر از شخصیت‌های اعتباری. پس این امر برای ما مسلّم و محرز است که عقلای عالم، این‌ها اعتراف دارند به شخصیت‌های اعتباری و آثار بر او بار می‌کنند.

بعد از این‌که این امر مسلّم شد برای استدلال به سیره عقلایی چند تقریب وجود دارد.

تقریب اول این هست که به سیره عملی‌شان ما تمسک کنیم. یعنی بگوییم این عقلاء عالم توی مقام عمل می‌بینیم با این شخصیت‌های اعتباری مورد قبول‌شان معامله می‌کنند، بیع و شراء می‌کنند، قرض می‌دهند، قرض می‌گیرند و و... سایر تعاملاتی که دارند. توی عمل‌شان این را ما مشاهده می‌کنیم و این عمل را شارع ردع نفرموده. هیچ دلیلی نداریم بر این‌که شارع ردع فرموده باشد از این‌ها. بنابراین این کاشف می‌شود از این‌که شارع قبول کرده، تنفیذ فرموده و پذیرفته است. که این می‌شود تمسک به سیره عملی شارع.

تقریب ثانی که حالا اسمش را می‌بریم تا بعداً. تقریب ثانی این است که ما به عمل نگاه نکنیم. به آن مرتکز ذهنی نگاه کنیم که براساس آن مرتکز، این اعمال‌شان هم دارد تحقق پیدا می‌کند. که در کلمات بعض بزرگان توی بحث سیره و آن‌جاها می‌گویند ارتکاز مترجَم به عمل. سیره عملی را می‌گویند ارتکاز مترجَم به عمل. یعنی یک ذهنیّتی، یک امر ارتکازی در نهاد آن‌ها وجود دارد و آن را توی عمل آمدند به منصه ظهور رساندند. تارةً ما به این کار خارجی می‌گوییم این‌ها جلوی معصوم، در مرئی و منظر معصوم آن‌کارها را می‌کردند حضرت حرفی نزدند، نهی نفرمودند، ردع نفرمودند. گاهی نه، به آن کبرای ذهنی توجه می‌کنیم. می‌گوییم این ذهنیّت در بین مردم، عقلای عالم وجود داشت. شارع هم خبر داشت که چنین ذهنیّتی وجود دارد. حالا به عمل انجامیده باشد یا عمل فعلاً انجامیده نشده باشد. یا بخشی از آن به عمل انجامیده، بخشی از آن هم به عمل نیانجامیده، ولی می‌داند. شارع این را می‌داند که این ذهنیّت وجود دارد. بالاخره به منصه ظهور خواهد رسید. حالا حالا نباشد ده سال دیگر، بیست سال دیگر، قرن دیگر، وقت دیگر. آن‌وقت می‌گوییم وظیفه شارع همان‌جور، همان‌ طور که باید وقتی عملی خارجی در قبال او دارد انجام می‌شود، در مرئی و منظر او انجام می‌شود اگر قبول ندارد، مقتضای ادله کلامی که باید شارع بشر را هدایت بکند، راه درست را به آن‌ها نشان بدهد، این است که باید ردع کند و اگر ردع نکرد معلوم می‌شود قبول کرده، این‌جا هم همین‌جور است. ارتکازات ذهنیّه‌ای که می‌داند بالاخره این به عمل خواهد انجامید. خب باید جلوی آن را بگیرد اگر قبول ندارد. حالا مثال می‌زنند برای این‌که، آن‌که ما لم یُترجَم بالعمل، مثال زدند به این‌که فرض کنید احیاء موات، اراضی موات، خب سابقاً احیاء اراضی موات به یک اشکال ویژه‌ای بوده که انجام می‌دادند. خب همه‌ی عقلای عالم این ارتکاز ذهنی را دارند که اگر یک آدمی آمد زمین مواتی را احیاء کرد می‌شود مال خودش. این را توی اذهان عقلاء وجود دارد. البته شاید یک حدود و ثغوری داشته باشد. ولی اصل این مطلب که وقتی احیاء کرد، حالا اگر کسی آمد مثلاً تمام اراضی اطراف یک شهر را احیاء کرد به جوری که دیگر برای احدی جا نماند که بیاید احیاء کند. مثلاً یک سلطانی بود، یک حاکمی بود، همه را برداشت. این آیا عقلای عالم این‌جا می‌گویند این احیاء موجب تملک است؟ و موجب ملکیّت است؟ یا نه، یک قیودی اقلاً دارند؟ که بالاخره این‌جور نباشد که همه را...، حالا این‌هایش را کار نداریم که ممکن است قیودی داشته باشد. اما از نظر ابزار احیاء و کیفیت و نحوه احیاء توی ذهن این است که اگر کسی احیاء کرد حالا چه با آن ابزار قدیم که انجام می‌دادند. با دست بوده یا مثلاً با گاو بوده، با نمی‌دانم اسب بوده و امثال ذلک، یک ابزاری را به آن می‌بستند و احیاء می‌کردند. اطراف زمین را مثلاً محجر می‌کردند و این‌ها. سنگ و کلاخش را برمی‌داشتند، چه می‌کردند که آماده بشود برای زراعت و برای حالا...، خب حالا امروز اگر فرض کنید با اشعه بنا شد این‌کار را بکنند. یک چیزی اختراع شد که پرتوی را مثلاً فرض کنید به یک هکتار زمین می‌تابانند، با این تابش این همان حالتی را که با آن ابزار و بلکه بهتر از آن‌ها پیدا می‌شد برای زمین، پیدا بشود. آیا این احیائی که اصلاً به ذهن آن‌ها هم خطور نمی‌کرده چنین مصداقی، آیا این مشمول آن ارتکاز می‌شود و ما می‌توانیم بگوییم شارع توی زمان خودش می‌دانسته که توی ذهن بشر این است که احیاء. حالا این احیائی که توی ذهنش بوده، موجب مالکیّت می‌شود فعلاً آن چیزی که به‌واسطه آن احیاء تحقق می‌کند بیش از این توی تصورش نبود. اما این معنایش تقیّد آن مرتکز ذهن به این نبوده. نه، آن احیاء توی ذهنش هست که موجب تملک می‌شود. منتها ابزاری که آن‌موقع می‌شناخته این بوده برای احیاء نه مطلق. یا مثلاً شما فرض کنید که توی ذهن بشر این است که هر کسی از خانمی متولد شد، توی رحم او پرورش پیدا کرد و از او متولد شد او می‌شود مادرش. حالا توی ذهن آن‌ها هم این آیا بوده که حالا اگر بیایند تلقیح کنند، بعد چی کنند، بعد در رحم بگذارند مثل رحم اجاره‌ای یا فلان و این‌ها، شاید توی ذهن‌شان شاید نمی‌دانند چنین چیزی می‌شود. اما آن‌که توی ذهن‌شان همیشه مرتکز بوده چی بوده؟ این بوده که انسانی که از یک خانمی متولد می‌شود نسبت مادری و فرزندی بین این دوتا ایجاد می‌شود. حالا این مصداقش آن‌موقع توجه به آن نداشته. پس بنابراین شارع این را امضاء کرده چون می‌دانسته چنین چیزی در ارتکاز هست. یک روزی هم پیدا خواهد شد که چنین مصادیقی پیدا خواهد شد. ردع نکرده، چیزی نفرموده. این هم تقریب ثانی است که ما این‌جا این‌جوری بگوییم. بگوییم در اذهان عقلاء این هست که شخصیت‌های اعتباری مصنوع بشر که برای سامان دادن به زندگی‌شان، برای تسهیل امور زندگی‌شان، برای آسان کردن امور زندگی‌شان این‌ها خلق می‌کنند، توی ذهن‌شان است. حالا هر زمانی به‌حسب تناسبات آن زمان یک مصادیقی از این در آن‌جا بوده. اما آن‌که توی ذهن‌شان است این است که بشر حق این را دارد و این کار خوبی است که برای رفع نیازمندی‌هایش، تسهیل امور و امثال ذلک بیاید این‌کار را بکند. این در ذهن‌ها بوده. یک مصادیقی هم در عصر شارع پیدا شده. شارع هیچ راجع به این امر ارتکازی ذهنی ردعی از او سراغ نداریم. لا فی الکتاب، لا فی السنه، لا...، هیچی! پس معلوم می‌شود آن امر ارتکازی را امضاء کرده، قبول کرده و الا به‌حسب آن ادله‌ی کلامی که می‌گوییم وقتی شارع بشر را خلق فرمود، بشر را به خودش واگذار بکند، با این‌که نشئآت بد دارد و بشر خبر ندارد که برای نشئآت بد چه رابطه‌ای بین این نشئه و نشئآت بعد وجود دارد. فلذا است که شارعی که آگاه است، این را خلق کرده برای این‌که برسد به یک مقاصدی، این بشر هم هر چی علمش بالا برود، خودش نمی‌تواند آن نشئآت غیب را که بفهمد که. خب این ادله‌ای کلامی است که می‌گوید شارع وظیفه‌اش این است که حالا که خلق کرد برای این‌که این خلقش لغو نباشد، بیهوده نباشد و نقض غرض نکرده باشد. خلق کردم برای او ولی راه به او نشان ندادم. می‌دانم خودش هم که می‌دانم نمی‌فهمد. آن ادله کلامی این‌جاها، همه‌ی این‌جاها می‌گوید همان‌جور که ارسال رسل و انزال کتب و راهنمایی‌ها برایش لازم است؛ این اموری هم ولو معاصرش نباشد. اما ذهنیتش می‌داند هست. توی ذهنش. این را باید راهنمایی کند و پس بنابراین این هم تقریب ثانی می‌شود. حالا این دو تقریب را بخوانیم تا ببینیم ...

س: با تمسک به سیره عقلاء ناظر به ؟؟11:42 ‌فعل‌شان، ؟؟عمل‌شان را شارع ردع نکرده نه ناظر به ؟؟‌فرقی ندارد. بالاخره یک عملی در طول تاریخ ...

ج: ما حق نداریم به روح توجه نکنیم. می‌گوییم یک عملی بوده، روبروی حضرت بوده نکرده. ببینید خود امام صادق سلام‌الله علیه به همین سیره اتفاقاً عمل می‌کند. به همین...، فرمودند که یک کسی از امام صادق علی ما ببالی روایت از امام صادق سلام‌الله علیه است. سؤال کردن که آقا؛ وقتی که مرئه‌ای را دارند دفن می‌کنند، روی او پرده‌ای بگیرند روی قبر، این اشکال دارد یا نه؟ حضرت فرمودند که در زمان رسول خدا این‌کار را کردند. حضرت هم حضور داشتند در آن دفن، پرده گرفتند، حضرت چیزی نفرمود. یعنی یک عمل خارجی در مرئی و منظر پیامبر انجام شد، حضرت چیزی نفرمودند. ما از این کسب می‌کنیم چی؟ جواز این‌کار. یعنی عمل خارجی. یعنی عمل خارجی. آن ادله‌ای که می‌گوید اگر عملی خارجی (حالا کار به ذهنیّتش نداریم) خود این عمل خارجی در مرئی و منظر معصوم انجام شد و شرائط برای نهی و اظهار نظر وجود داشت. تقیّه‌ای نبود، مشکلی نبود، حضرت هیچی نفرمودند. خب همه‌ی عقلاء عالم چی کشف می‌کنند؟ الان امروز هم همین‌جور است. اگر یک مرجع تقلیدی توی یک مجلسی نشسته، یک آقایی دارد مسئله می‌گوید و آقا هم دارد گوش می‌کند. یک وقتی دارد با یک کسی حرف می‌‌زند آدم احتمال می‌دهد نشنیده و این‌ها، نه، هیچی نگفت. خب می‌گویند خب آقا نشسته بود این داشت می‌گفت. پس مردم این‌جوری می‌گویند. می‌گویند آقا نشسته بود این آقا هم داشت این‌جوری می‌گفت. پس معلوم می‌شود قبول دارد.

س: حاج آقا، سیره عقلاء را داریم می‌گوییم.

ج: ما هم سیره عقلاء را داریم می‌گوییم.

س: ما می‌گوییم مثلاً اصل رجوع به غیر متخصص و متخصص، این سیره عقلاء است. حالا در آن‌زمان یک مصادیقی دارد. امروز مصادیق ...

ج: بابا دوتا تقریب است. تقریب اول این است که که روشن‌تر است این است که ما عمل خارجی که در محضر است نه به آن امر ذهنی، این عمل خارجی، این عمل خارجی جلوی حضرت بود یا نبود؟ آره. حرف نزد. پس معلوم می‌شود این را قبول دارد.

س: چی را قبول دارد؟

ج: همین عمل خارجی را.

س: اعتبار را داریم می‌گوییم.

ج: همین عمل خارجی را قبول دارد یا ندارد؟ کار به ذهنش نداریم. این را قبول دارد یا ندارد؟

س: ما حاج آقا ...

ج: آقا جان؛ این را قبول دارد یا ندارد؟ این را جواب بدهید. این را قبول دارد یا ندارد؟

س: قبول دارد.

ج: خب دارد دیگه.

س: سیره عقلاء به به آن تمسک می‌کنیم؟؟

ج: سیره عملی، سیره عملی یعنی کاری که تو ...

س: سیره عملی در چی؟ در این‌که مثلاً ؟؟

ج: نه، سیره عملی یعنی توی خارج می‌بینیم این‌کار را دارند انجام می‌دهند.

س: چندتا شخصیت اعتباری را پیش حضرت مثلاً از آن دم زدند حضرت چیزی نفرموده.

ج: نه، نه، نه، نه، ببینید ...

س: در مانحن فیه ...

ج: سیره عملی یعنی یک کاری از عقلاء دارد سر می‌زند، انجام می‌دهند، حضرت نهی نمی‌فرمایند، ردع نمی‌فرمایند. نمی‌گویند این حرام است، این درست نیست، این باطل است. این کار را دارند انجام می‌دهند. عملی در خارج دارد انجام می‌شود. آن‌که مسلّم است آقایان قبول دارند سیره را، سیره عملی است نه‌آن تقریب ثانی که مرتکز ذهنی باشد. آن را که همه قبول دارند این است. که اگر در مرئی و منظر معصوم شد. عمل را دارد می‌بیند، عملی دارد انجام می‌شود. مثلاً همان که شما مثال می‌زنید. امام دارند می‌بینند که مردم برای تقویم مثلاً اموال‌شان به متخصص مراجعه می‌کنند. برای تقویم خانه‌ها و فلان و این‌ها به معمارها دارند مراجعه می‌کنند. و در مقام ارش گرفتن و کذا و فلان به همین...، خب این عمل را دارد شارع می‌بیند حرف نمی‌زند. معلوم می‌شود قبول دارد. این کار خارجی است. اما کار دوم چی بود؟ بیان دوم این بود که ما از کار خارجی برویم بالاتر. بگوییم یک ذهنیّتی دارند. ولو توی عمل‌شان آن پیاده نمی‌شود. توی ذهنیّتی دارند. شارع از این ذهنیّت نهی نکرده، پس معلوم می‌شود این ذهنیّت درست است. اگر یک روزی این ذهنیّت مجال بُروز پیدا کرد در عمل پس اشکال ندارد. این بیان دوم است.

«الدليل الثاني: التمسك بالسيرة العقلانية». چون تمسک به سیره عقلائیه دارای انحائی است که سیره عملی، سیره ارتکازی و این‌ها، ابتداءً می‌فرمایند که «لا شك أنّ العقلاء يعترفون بجميع الشخصيات الاعتبارية» همه‌ی شخصیت‌های اعتباری که الان توی عالم ما می‌شناسیم عقلاء به او اعتراف دارند و قبول دارند. «ويعترفون بنفوذ تصرّفات» آن شخصیت‌های اعتباری. «بلا فرقٍ» بین شخصیت‌های اعتباری قدیمی یا حدیثه «بلا فرق بين القديمة منها» از آن شخصیت اعتباری یا حدیثه و نوپیداها. «ومن أجل ذلك» که همه قبول دارند، همه‌ی عقلاء قبول دارند «نرى تعامل العقلاء مع المؤسسات المالية كالبنوك ونظائرها»، می‌بینیم تعامل می‌کنند و داد و ستد می‌کنند. قرض می‌دهند، قرض می‌گیرند، معاملات مختلف انجام می‌دهند، اموال‌شان را به ودیعه مثلاً می‌گذارند یا به امانت می‌گذارند و هکذا. «ويرتّبون آثار الصحة على معاملاتها» آثار صحت را بر معاملات این شخصیت‌ها، بر این بنوک و مؤسسات مالیه بار می‌کنند. «وبناءً على هذا» خب پس یک پایه درست شد. پایه برای تقریبات، پایه تقریبات چی شد؟ این‌که بالاخره عقلاء این‌ها را قبول دارند. پس یک بناء چنین چیزی مسلّم شد. حالا که این بناء مسلّم شد «و بناءً علی هذا» که همه‌ی عقلاء اعتراف دارند و قبول دارند «يمكن إثبات اعتراف الشارع بهذه الشخصيات من خلال عدة تقريبات». از ضمن یک عده تقریباتی که تالیاً عرض می‌شود.

«التقريب الأول»:

س: اعتراف عمل است؟

ج: بله؟

س: اعتراف عمل است؟

ج: گفتند که چی؟ گفتند بله، اعتراف دارند و یرتبون آثار را.

س: خب الان ...

ج: آره، اعتراف عملی هم دارند. بله، بله.

س: ؟؟ سیره قرار بدهیم؟ کدام‌شان را می‌خواهیم صغرای سیره قرار بدهیم؟؟

ج: هر دوی آن را. اعتراف عملی هم دارند. می‌گویند آقا درست است. یا می‌روند معامله می‌کنند. یا کسی معامله کرد نمی‌‌گویند کار تو باطل است.

س: نه، اعتراف عملی ؟؟18 غیر از، اعتراف عملی توی فقط اعتبارش؟؟معتقدند که الان ...

ج: یعترفون، این‌جوری گفتیم می‌گفت. عند العقلاء یعترفون و یعترفون بنفوذ تصرفاتهم، و می‌بینیم که چه‌کار می‌کنند؟ «یرتّبون اثار الصحة».

س: یرتّبون آثار الصحة ...

ج: یعنی عمل‌شان دیگه، اعتراف دارند می‌کنند می‌گویند آره. این عمل‌شان است. اعتراف فعل نفس است.

س: خب همین؛ می‌خواهم بگویم ...

ج: نه این‌که ارتکاز است. نه، ببینید؛ نه ...

س: ؟؟ عمل است.

ج: نه، دقت کنید! یک‌وقت یک امر ارتکازی یعنی توی ذهن‌شان یک باور وجود دارد. یک‌وقت نه، فعل نفس دارند. یعنی اعتراف می‌کنند. حالا این اعتراف یا به زبان می‌آورند یا توی نهادشان اعتراف می‌کنند. اعتراف فعل نفسانی است. فلذا می‌شود عمل، سیره عملی می‌شود. حالا این سیره عملی دوتا مصداق دارد. یکی همین اعتراف نفسانی، یکی این‌که در خارج دارند چه‌کار می‌کنند؟ می‌روند انجام می‌دهند این‌کارها را، این معاملات را و می‌گویند صحیح است، فلان است، این‌ها.

«التقریب الاول: التمسك بالسيرة العملية» سیره عملی در مقابل آن بعدی است که می‌گوییم ارتکاز.

س: 19:10

ج: بله؟

س: ارتکاز را سیره؟؟

ج: ارتکاز فلذا بعدش هم نگفتیم سیره ارتکازیّه، گفتیم ارتکاز.

س: در ذیل دلیل دوم آورده ...

ج: بله، درست است. خیلی بخواهیم مته به خشخاشی باشیم نباید بگوییم.

می‌فرماید «فمن جهة أنه لم يصل إلينا ردع من الشارع عن السيرة العملية القديمة والحديثة فإن ذلك كاشف عن إمضائه». که دیگه توضیح دادم که به همان ادله‌ی کلامی کاشف است از این «ومعنى هذا ثبوت الاعتراف بمطلق الشخص الاعتباري بما فيهم الأشخاص الاعتباريون الجدد»، این الاعتباریین غلط است دیگر «بما فیهم الاشخاص الاعتباریون الجدد» یعنی با همین اشخاص اعتباری‌ای که نوپیدا هستند همه‌ی این‌ها را شارع ردع نکرده دیگر، قدیم و حدیث و... ما ردعی نمی‌بینیم و این البته حالا «اشکال، هذا التقریب مبنی علی أساس أنّ حجیة السیرة الحدیثة تستند إلی عدم الردع، إلا أنّ هذه الحجیة غیر تامة بناء علی التحقیق الذی قدّمناه حول السیرة العقلانیة» خب این یک بحث دامنه‌دار و مهمی است که در کتاب الفائق هم بحث شده و آن‌جا ارجاع، و اصل مطلب این است که خب سیره‌ی معاصره که با معصوم معاصرت داشت یعنی در مرئی و منظر معصوم علیه‌السلام بوده، آن‌جا اگر شرایط برای ردع محقق بوده و ردع نفرمودند قهراً این دلالت می‌کند بر پذیرش. حالا به ادله‌ی هجده‌گانه‌‌ای که در محل خودش بیان شده که حالا بهترینش هم همین است که ظهور عرفی و عقلائی سکوت در مقابل چنین چیزی که می‌پذیریم. وقتی که هیچ مانعی از ردع نبوده، هیچی نمی‌‌گوید خب معلوم می‌شود قبول دارد دیگر. اما انّما الکلام در این است که آن سیره که آن زمان نبوده، هزار سال بعد پیدا می‌شود، آیا شارع وظیفه‌اش این است که آن سیره‌ی هزار سال بعد را هم آن‌موقع یک دلیلی، یک ادله‌ای اگر قبول ندارد توی فرمایشاتش، توی کلماتش یک روادعی برای آن بیان بفرماید یا نه. به‌خصوص اگر این مطلب از ناحیه‌ی خود مکلیفین پیش آمده که «و غیبته منّا» خود مردم باعث شدند که آن ترتیبی که خدای متعال مقرر فرموده بود که همیشه معصوم باشد توی ازمنه‌ی مختلفه آن‌ها هم جلویش را گرفتند نگذاشتند. خب حالا وظیفه‌ی شارع این است که بیاید آن‌ها را هم قبول کند؟ می‌گوید نه، می‌گوید من امهات مسائل را گفتم، هر زمانی شک کردند که من این‌ها را قبول دارم یا نه خب ضوابط دارد دیگر، طبق ضوابطی که هست بیایند استنباط بکنند و حالا احکام ظاهریه همان‌طور که فقهاء هستند و هرزمانی بالاخره بن‌بست که نیست که، هر زمانی طبق احکام ظاهری و این‌ها آن‌که ثابت نشده برای‌شان می‌گویند آقا این‌‌که نبوده شارع هم وظیفه‌اش نبوده که للآتیه چیزی بفرماید، این یک نظر است که شاید مشهور یا بیشتر فقهاء و اصولیون این نظر را قبول دارند که بله. مگر آن چیزهایی که معاصر نبوده ولی دمِ دست است که مثلاً مرحوم امام قدس‌سره در باب اجتهاد و تقلید آن‌جا می‌فرمایند که مثلاً زمان حضرت عسکرین سلام الله علیهما که ملامع و علائم این‌که این غیبت تامه‌ای خواهد پیش آمد و دست مردم از این‌که به امام معصوم مستقیماً واصل بشود کوتاه خواهد شد و هم‌‌چنین از نواب خاص و یک چنین عصری پیش خواهد آمد، این‌جا اگر واقعاً مراجعه به فقهاء که سیره‌ی عقلاء بوده و هست که یک شعبه‌ای است از مراجعه به متخصص دیگر، حالا متخصص در فنون مختلف، پزشکی، متخصص در امر فلان در فلان، متخصص در این‌که حکم شرع چی هست و استنباط احکام شرعی. اگر این‌ را قبول نداشت باید چکار می‌کرد دیگر؟ بعد عصر غیبت می‌خواهد شروع بشود، این مال هزار سال بعد نیست، مال پانصد سال بعد نیست مال همین فردا پس‌فرداست، ما همین چند سال دیگر است. امام این‌جا را می‌گویند بله، وظیفه‌ی شارع این است که، امام این است که اگر قبول ندارد ردع کند، چون همین دمِ دست است دیگر، همین به زودی پیش خواهد آمد. اما ‌آیا وظیفه‌اش این است که ما دلیلی نداریم برای این‌که وظیفه‌اش این است که مال زمان‌های خیلی طولانی به‌خصوص به این‌که دأب شارع مقدس این است که به‌طور تعارف نه به نحو امور خارق‌العاده و امثال ذلک بخواهد دین را به مردم برساند، بنایش بر این نیست روی یک مصالحی که خودش می‌داند. پس بنابراین حالا بیاید چی بگوید؟ بگوید آقا یک زمانی پیش خواهد آمد که مردم صندوق‌های فلان می‌کنند مثلاً من قبول ندارم؟ اصلاً مردم آن‌موقع می‌گفتند یعنی چی؟ این‌جور چیزها، این امور این‌چنینی. بنابراین این نظر عده‌ای است که این‌جور می‌فرمایند، نظر عده‌ای هم این است که بله، نه چون اسلام اسلامِ دین خالد است، برای همه‌ی ازمان و اعصار هست بله خودش هم می‌‌داند یک زمانی پیش می‌آید که برای امام معصوم مشکل پیش می‌آید که بخواهد در جامعه حضور داشته باشد، بنابراین از آن طرف هم که عالم است به این‌که چه مسائلی پیش خواهد آمد، مردم چه شخص‌های اعتباری‌‌ای را اعتبار خواهند کرد و زندگی‌شان با آن‌ها عجین خواهد شد. خب وقتی دین خالد است این‌ها را هم خودش می‌داند پس بنابراین از آن‌موقع همان موقع باید مردم را هدایت کند بفرماید و امثال ذلک. این هم یک نظریه‌ای است که در مقام وجود دارد ولی حق این است که ما دلیل قانع‌کننده‌ای برای این مسأله نداریم که این وظیفه‌ی شارع است. چرا؟ برای این‌که اگر شارع ببیند به مقتضای همین اموری که در دسترس قرار داده و اصول عملیه‌ای که در دسترس قرار داده عباد بالاخره بن‌بست ندارند و به این‌ها هم که عمل بکنند این‌ها را قبول دارد ....

س: ؟؟؟26:37 یکی از همین امور سیره است دیگر ...

ج: باشد نه، وقتی ما می‌گوییم سیره که خودبه‌خود که حجت نیست، سیره باید با چی حجت باشد؟ کار مردم که معلوم نیست که درست است یا درست نیست؟ به ضمیمه‌ی عدم ردع است، به ضمیمه‌ی امضاء است که به درد ما می‌خورد درست؟ خب شارع می‌گوید خب باید فقهای مثلاً قرن‌های بعدی می‌آیند می‌گویند چی؟ می‌گویند خب بله الان یک سیره‌ای هست ولی سیره که خودش دلیل نمی‌شود برای این‌که شارع قبول دارد، خیلی سیره‌ها بوده که شارع ردع فرموده، توی جاهلیت توی زمان خودش فلان، شاید هم همین‌جور باشد ما که نمی‌دانیم. خب حالا که نمی‌دانیم پس چی؟ وقتی نمی‌دانم شارع او را امضا کرده یا نه قهراً باید همین جهات مثلاً چکار کنیم؟ استصحاب عدم جعل جاری بکنیم یا اگر معامله‌ای داریم می‌کنیم استصحاب عدم ملکیت جاری کنیم فلان کنیم. پس بنابراین، بله؟

س: ؟؟؟ ارتکاز ...

ج: حالا ارتکاز که هنوز نخواندیم ...

س: آخر عمل کرده ...

ج: حالا ببینیم ارتکاز ...

س: آقا مگر می‌شود بگوییم شارع عمل را امضاء نفرموده یعنی دلیل ندارد کرده باشد ولی ارتکازها را باید امضاء کرده باشد؟

ج: خب شما آن را هم اشکال کنید، حالا دلیل دوم است دیگر، حالا آن هم اشکال شده ببینیم آن‌جا چه‌جور جواب می‌‌دهیم ...

س: ؟؟؟27:46 اصل بحث ؟؟؟ اعتقاد به شخص اعتباری دارد یا نه؟ حالا شخص اعتباری ؟؟؟ که بحث ما نیست الان. الان ....

ج: نه، فی الجمله‌اش که من الواضحات است، خب فی الجمله که یک مصداقش مثلاً فرض کنید مسجد، مسجد الحرام، کعبه، صلاة کعبه که پرده را به کعبه تملیک می‌کردند، هدیه می‌کردند، این‌ها که اصل شخص اعتباری که لاریب فیه، نه فقط در اسلام بلکه در ادیان سابقه، کنایس بوده چی بوده می‌‌گفتند این هدیه می‌‌کردند برای کنیسه، هدیه می‌کردند برای حتی در آتش‌پرست‌ها ‌آن‌ها هم بله. اصل شخصیت حقوقی در بین عقلائی عالم من السابقین و اللاحقین امرٌ مسلمٌ. آن‌چه که ما الان دنبالش هستیم این است که ما یک ادله‌ای بتوانیم پیدا کنیم که بتواند آن‌ها برای ما این سعه‌ای که الان، ما همه‌ی شخصیت‌‌های حقوقی را بتوانیم با او، به‌خصوص شخصیت‌های جدد را که جدید پیدا شده مثل بانک‌ها، مثل صندوق‌ها، مثل تأمین اجتماعی، مثل شرکت‌ها و این‌جور چیزها را که آن زمان‌ها نبوده، این‌ها را بتوانیم یک ادله‌ای پیدا کنیم، ما یهمّنا دیروز هم گفتیم آن عبارت بود که ما یهمّنا الان این‌هاست، اما مثل مسجد و به خدمت شما عرض شود که این‌ها و این‌ها که مسلّم است و بوده، این شکی در آن نیست.

خب «اشکال، هذا التقریب مبنیٌ» این تقریب اول که ما بخواهیم از سیره‌ی عملی استفاده‌ی اعتراف شارع را بکنیم مبنی است بر اساس این‌که حجیت سیره‌ی نوپیدا این «تستند إلی عدم الردع» این استناد می‌کند، تکیه‌ می‌کند به عدم ردع شارع و با عدم ردع شارع حجیت پیدا می‌کند «إلا أنّ هذه الحجیة غیر تامة بناء علی التحقیق الذی قدّمناه حول السیرة العقلانیة» در الفائق که یک مقداری توضیح دادند.

«التقریب الثانی: التمسک بالإرتکاز العقلائی» یعنی کار به عمل خارجی‌شان نداریم، کار به آن ارتکاز و ذهنیت و باور ذهنی‌شان داریم. «نتوصل بامضاء السیرة العقلائیة المعاصرة للمعصومین علیهما السلام و إن حصل الامضاء بالسکوت و عدم الردع إلی امضاء الملاک و النکتة الارتکازیة لتلک السیرة المُمْضاة» ما به‌واسطه‌ی امضاء سیره‌ی عقلائی که معاصر با معصومین علیهم السلام بوده است اگر چه حالا آن امضاء معصومین هم به‌واسطه‌ی سکوت و عدم ردع‌شان باشد نه این‌که در مقام کلام‌شان با یک عبارتی فرموده باشد ما ایشان را قبول داریم و درست است یا مصادیقش را برایش مثلاً تعیین کرده باشند مثل این‌که مثلاً راوی می‌رود خدمت امام صادق مثلاً عرض می‌کنم «أ فيونس بن عبد الرحمن ثقة آخذ معالم ديني‌؟» حضرت می‌فرماید: آره. خب این کار عملی است دیگر، حضرت می‌فرماید آره، یعنی قبول دارم که به ثقه می‌شود مراجعه کرد این مصداق است. این‌ها سکوت نیست این‌ها بیان است امضاء لفظی است. اما با سکوت هم می‌شود، همان‌طور که عرض کردم اگر امام در مرئی و منظرش کاری دارد انجام می‌شود حضرت سکوت می‌کنند و تقیه و فلان و این‌ها هم نیست، خب معلوم است قبول دارد دیگر. می‌فرمایند که «و إن حصل الامضاء بالسکوت و عدم الردع» خب نتوسل به سبب این امضاء سیره‌ی عقلائیه‌ای که سیره بود که امضاء آن را به سکوت و عدم ردع مثلاً فهمیدیم نتوسل الی چی؟ «إلی امضاء الملاک و النکتة الارتکازیة لتلک السیرة المُمْضاة» می‌رسیم به این‌که بله معلوم می‌شود آن باور ذهنی‌ای که بر اساس آن باور ذهنی بعض مصادیق در آن زمان محقق شده بود و ردع نکردند، معلوم می‌شود آن باور ذهنی را حضرت قبول دارد، شارع قبول دارد نه فقط این‌که در خارج محقق شده، آن باور ذهنی را قبول دارد. یعنی مثلاً اگر این احیاءهایی که به‌واسطه‌ی شخم زدن‌ و کذا و کذای این‌جوری انجام می‌شد حرفی راجع به این‌ها نزد سکوت کرد معلوم می‌شود نه این‌که فقط این راه را قبول کرده، نه، این‌که احیاء موجب تملک می‌شود بأی وسیلة تحققت این را قبول کرده، آن امر کلی. وقتی کلی شد خب آن زمان هم مصادیق جدید پیدا می‌کند دیگر.

س: ....32:42

ج: حالا ببینیم.

«و ربما توسّعت دائرة تلک النکتة الارتکازیة أکثر من القدر المعمول به فی عصرها.» و چه‌بسا گسترش پیدا کند دایره‌ی آن نکته‌ی ارتکازی و مضمر در ضمیر و باور اکثر از آن مقداری که عمل گردیده می‌شده است به او در عصر آن نکته و در عصر معاصره‌ی با معصومین علیهم اسلام، دایره‌ی وسیع‌تری داشته باشد. «و من هنا نُثْبِت مملّکیة الحیازة بشکل مطلق» یا «تَثْبُت»، «و من هنا تَثبُت مملّکیة الحیازة بشکل مطلق» چه به‌واسطه‌ی ابزار آن زمان چه غیر آن‌ها. «مملّکیة الحیازة بشکل مطلق حتی بالنسبه الی المصادیق التی لم تکن موجودة فی زمن المعصومین علیهم السلام، کالحیازات العریضة المتنوعة التی تحصل الیوم بالوسائل الحدیثة.»

«یقوم هذا الاستدلال علی أساس أنّ شأن الشارع لیس تصحیح طریقة المسلمین العملیة فحسب» این استدلال بر این پایه استوار است که وظیفه‌ی شارع منحصر نیست که کارهای عملی‌شان را که می‌بیند فقط تصحیح کند اگر خلاف است، نه، بلکه «بل شأنه تصحیح العمل و المفاهیم و المرتکزات التی یؤمنون بها فی مجال القاضایا المتعلقة بالتشریع.» بلکه شأن شارع تصحیح عمل و علاوه بر عمل مفاهیم و مرتکزاتی است که اعتقاد دارند به آن مفاهیم و مرتکزات در میدان قضایایی که البته آن قضایات متعلق به تشریعات و احکام و دستورات هست و مرتبط به این امور می‌شود. «فسکوت الشارع عنها» یعنی از آن مفاهیم و مرتکزات «یدلّ علی امضاء جمیع تلک الموارد بحدودها الواسعة» به همان حدود گسترده‌ای که دارد که «کل احیاء یوجب التملک» معلوم می‌شود، ولو بعض مصادیقش در آن زمان بوده. «و علی نفس هذا الاساس نقول هنا: أصل الملکیّة و الذمّة و نفوذ المعاملات و نظائر ذلک من المعاملات» این‌ها «کلّها من الامور الارتکازیة لدی العقلاء و التی عملوا بها فی زمن المعصوم علیه السلام بحدودها الواسعة بالنسبة الی الاشخاص الطبیعیین، و عملوا بها فی الجملة و بحدود ضیقة فی باقی الموارد.» خب ما بر اساس همین مطلب می‌گوییم اصل ملکیت که می‌شود مالک شد، اصل این‌که ذمه دارد انسان و توی ذمه‌اش ممکن است چی باشد؟ ضامن بشود و مالی به عهده‌ی او قرار بگیرد و هم‌‌چنین نفوذ معاملات مختلفه از بیع و اجاره و مساقات و مضاربه و صلح و و و و نظائر ذلک است، «کلها» این‌ها از امور ارتکازیه‌ای است که در ارتکاز و باور عقلاء این است که همه‌ی این‌ها درست است «کلّها من الامور الارتکازیة لدی العقلاء و التی» و اموری است که «عملوا بها فی زمن المعصوم علیه السلام» به همین حدود واسعه و گسترده‌ای که دارد «بالنسبة الی الاشخاص الطبیعیین» خب «و عملوا بها فی الجملة» و همین عقلاء عمل نمودند به همین امور ارتکازیه البته فی الجمله «و بحدودٍ ضیقة» به حدودی که ضیق‌تر است از آن ارتکازات واسعه نسبت به خود آدم‌ها در باقی موارد مثل دولت «المالکة للأنفال و المسجد المالک للأموال الموقوفة علیه و أشباه ذلک من الموارد.» این‌ها را داریم می‌بینیم.

«لکنّ الحدود الضیقة أعلاه ناتجة عن أنّ المصادیق المعاصرة لنا لم تکن معروفة فی ذلک العصر، و لو عرفها عقلاء ذلک العصر لقبلوها و رتّبوا علیها الاحکام.» خب اما این حدود ضیقه‌ای که برای شخصیت‌های اعتباری آن‌ها قائل بودند. این‌ها حرف سر این است می‌گوییم بابا این‌که بر این اعتباریات جدد و تازه‌پیدا‌شده حمل نمی‌کردند برای این بود که نبوده ولی قبول داشتند، اگر همان موقع یک کسی می‌آمد، خود امام علیه السلام می‌فرمود یک زمانی خواهد آمد این‌ها چنین کارهایی خواهند کرد مردم آن زمان، آن‌ها می‌گفتند چه کار خوبی است، قبول داریم. این معنایش این است که توی ارتکازشان این است که کار خوبی است. می‌‌گوید آقا یک مؤسسه‌ای درست می‌کنند این‌ها پول‌های مردم آن‌جا جمع می‌شود یک پول کلانی می‌شود با این قرض می‌دهند به مردم، با این نمی‌‌دانم سرمایه‌گذاری کلان می‌کنند چه می‌کنند، می‌گویند چه کار خوبی است، مردم قبول دارند این را، توی ارتکازشان هست. می‌فرمایند «لکنّ الحدود الضیقة اعلاه» یعنی حدود ضیقه‌ای که آن بالا ذکر شد، این‌ها این حدود ناتج است و برآمده است از این‌که مصادیق معاصره‌ی با ما «لم تکن معروفة» در عصر ائمه علیهم‌السلام «و لو عرفها عقلاء ذلک العصر لقبلوها» می‌پذیرفتند «و رتّبوا علیها الاحکام» احکام مختلفه را هم بر آن‌ها بار می‌کردند «و علیه فانّ اصل الارتکاز یضم حدوداً اوسع من مقدار محل العمل لذلک الزمان» بنابر این توضیح توضیحی که داده شد اصل ارتکاز در برمی‌گیرد و در آغوش می‌گیرد یک حدودی را گسترده‌تر از آن مقداری که محل عمل عقلاء بوده در آن زمان. محل عمل ضیق بوده فقط برای چندتا چیز خاص بوده، اما آن چیزی که توی ارتکازشان است یک امری است که خیلی گسترده است. «و سکوت الشارع» در مقابل این ارتکاز و این باور عقلاء «امضاءٌ لتلک الدائرة الارتکازیة، کما فی مسألة مملّکیة الحیازة» که الان از یک فقیهی بپرسند امروز با تراکتور رفتی احیاء‌ می‌کنند آیا مالک می‌شوند یا نه؟ هیچ فقیهی تأمل ندارد، می‌گوید بابا آن‌موقع که تراکتور نبوده که با تراکتور بیایند. می‌‌گوید بابا معلوم بوده که عقلاء آن‌موقع دارند چی می‌گویند؟ یک امر ارتکازی عامی توی ذهن‌شان بوده. خب شارع این را امضا کرده، این بیان تقریب ثانی است، حالا اشکالات متعددی بر این است که ببینیم چی می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان